

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

مدرنیته، سنت و مذهب؟

می توان پرسید که «آیا مشکل ما ایرانیان در مورد پذیرش مدرنیته (و لذا عرف مداری و انسان مداری و سکولاریسم و دموکراسی) سنت های ما هستند؟» و اگر چنین است «محل تقابل آن سنت ها با مدرنیته در کجا است؟» یا «آیا سنت های ملی ایرانیان سد راه گسترش مدرنیته در آن سرزمین اند یا سنت هایی اختصاصی (از خانوادگی گرفته تا مذهبی) که از دل باورهای گروهی و جماعتی بر می آیند و از نسلی به نسل دیگر منتقل می شوند؟»

esmail@nooriala.com

پیشگفتار

درباره «تقابل سنت و مدرنیته» در ایران دوپست ساله اخیر، و اینکه چرا و چگونه اولی مانع گسترش دومی شده، سخن بسیار رفته است. بخصوص که درک مهلکه پیدایش حکومت اسلامی در ایران، و مشکل کنونی استقرار حکومتی سکولار دموکرات در وطن مان، اغلب به همین تقابل یا تضاد بین «مدرنیته» و «سنت» نسبت داده شده و گفته می شود که تا این تضاد برقرار است، و «سنت» دست بالا را دارد، از مدرنیته در ایران خبری نیست و هر کوششی هم که برای معکوس کردن این رابطه شده پایه و مایه ای نداشته و نتوانسته قهرمان مدرنیته را بر پهلوان سنت برتری بخشد. به نظر من، برای سکولار دموکرات های ایران، که اندیشه خود را از دل مدرنیته بیرون کشیده اند، رسیدگی «دقیق تر» به این صورت مسئله حائز اهمیت بسیار است. آنها، که بنیاد اندیشه هاشان را ضرورت جدائی مذهب از حکومت، و تضمین آزادی و برابری آحاد ملت در برابر قانون سکولار، تشکیل می دهد، باید برای این پرسش ها که «آیا چنین تقابلی واقعاً وجود دارد؟» و «آیا سنت همان مذهب است؟» یا «رابطه سنت با مذهب چیست؟» پاسخ هایی درخور بیابند و، از این طریق، سد راه گسترش اندیشه خود را نیز بهتر بشناسند.

در عین حال، چنین به نظر می رسد که در اغلب اظهار نظرها درباره «تقابل سنت و مدرنیته» در ایران، معنای سنت همانقدر دانسته شده فرض می شود که معنای مدرنیته؛ حال آنکه، اگر بجای متمرکز کردن انرژی و توان فکری و نظری خود بر مدرنیته (که مقوله ای جا افتاده شده است) بر مفهوم و معنای «سنت» متمرکز شویم، در می یابیم که هر کس در ذهن خود برای این مفهوم تعریف و معنایی اختصاصی دارد و، از آنجا که بر سر معنای واحدی از آن توافقی آگاهانه صورت نگرفته است، اغلب سخنان پیرامون این مفهوم کنار هم چیده نشده و «پازل سنت» را تکمیل نمی کنند.

سنت چیست؟

فرهنگ دهخدا، با استناد به تعاریف واژه «سنت» در فرهنگ های مختلف زبان فارسی، سنت را به معنای «راه و روش، طریقه و قانون، رسم و نهاد» می گیرد و چند مثال هم، مثلاً از تاریخ بیهقی، می آورد:

«غزوه ای [جنگ مذهبی] کنیم بر جانب هندوستان و دور دست تر، تا سنت پدران تازه کرده باشیم.» (ص 284)

«سنتی از عدل میان ملوک نهاد.» (ص 91).

«سنت پدر در این باب نگاه باید داشت.» (ص 377).

با همین چند مثال روشن می شود که هرچه از نسل های قبلی و پدران (و البته مادران که پرورندگان آدمی اند) بصورت راه و روش و قاعده به نسل های بعدی می رسد «سنت» خوانده می شود، با این ملاحظه که هر نسلی هم می تواند سنت هایی را برای نسل های بعد از خود بجای بگذارد. یعنی، از لحاظ زبان شناسی، در زبان فارسی (و نه عربی) بین «واژه سنت» و «معنای آن» رابطه ای شفاف و آشکار وجود ندارد و معانی مختلف آن صرفاً اموری «قراردادی» اند، حال آنکه، مثلاً، واژه «دانشگاه» واژه ای شفاف است و معنای خود را بلافاصله آشکار می کند و می رساند.

فرنگی ها همین مفهوم را با واژه «ترادیسین» (یا «ترادیشن» tradition) بیان می کنند که از پیشوند «ترا» و اسم فعل «دیسین» ساخته می شود. «دیسین» اسم فعل «دادن» است و «ترا» هم پیشوندی آریائی است که در زبان های فارسی و اروپائی (با اندک تفاوتی) مصرف فراوان دارد و به معنای «از جایی به جایی» است. مثلاً، فرهنگستان زبان فارسی «ترانسپورت» فرنگی را «ترابری» ترجمه کرده و این واژه را بجای «حمل و نقل» نشانده است.

به همین سیاق، اگر بخواهیم واژه ای فارسی را در برابر «ترادیسین» بنشانیم، به نظر من، بهترین اش «ترادهش» است که البته، چون «ترا» در فارسی امروزه بیشتر بشکل «فرا» می آید، می توان واژه پیشنهادی بالا را بصورت «فرادهش» نیز در آورد، به معنی «سپردن امری به دیگران و یا به آینده» (که اگر امر مزبور مادی باشد از آن با عنوان «میراث» هم یاد می شود). به این ترتیب، می توان بجای واژه لال «سنت» از واژه شفاف و گویای «فرادهش» استفاده کرد و محتویات «فرادهش» ها را «فراداده» ها خواند، به معنی آنچه هایی که از نسلی به نسلی فرا داده می شود. و توجه کنیم که در همه معانی آورده شده در فرهنگ دهخدا برای واژه «سنت» (یعنی: راه و روش، طریقه و قانون، رسم و نهاد) خبری از این «داد و ستد» و «انتقال زمانمند» وجود ندارد.

سنت عام، سنت خاص

نکته مهم دیگر آن است که «سنت»، یا «فرادهش»، هم می تواند امری خاص باشد و هم امری عام و، لذا، می تواند از اجتماعات کوچک (حتی واحد خانواده) تا جوامع بزرگ (مثلاً، ملت های چند قومی) را در بر گیرد. آشکار است که روند فرادهش در اجتماعات کوچک امری «اختصاصی» است اما هرچه فراگیری این «روند انتقال» بیشتر شود «فرادهش» نیز از عامیت گسترده تری برخوردار می شود. مثلاً، سنت های گسترده و مورد پذیرش «کل یک ملت» را می توان «سنت های ملتی یا ملی» خواند و از

سنت های «گروه» های مختلف کوچک و بزرگ، که همه شمول نیستند، با عنوان «سنت های اختصاصی» یاد کرد.

مثلاً، جامعه رنکارنگ، چند قومیتی و چند مذهبی ایران دارای سنت های مختلفی است که برای یافتن آنهایی که می توانند با صفت «ملی» (متعلق به کل یک ملت) مشخص شوند باید به دنبال «فرا داده» هائی باشیم که بیشترین ایرانیان آنها را از نسل های پیشین خود دریافته داشته و با طیب خاطر به کار می برند؛ در عین حالی که در جماعات کوچک تر ایرانی، سنت های اختصاصی بسیاری وجود دارند که شمول شان به همه ملت نمی رسد.

بگیریم سنت برگزاری مراسم نوروز را، و مقایسه اش کنیم با سنت گرفتن «جشن نیمه شعبان»، که زمان مفروض تولد امام غایب شیعیان دوازده امامی است.

چه در داخل و چه در خارج ایران، کمتر فرد ایرانی است که «سنت نوروز» را (از چهارشنبه سوری و انداختن سفره هفت سین و پوشیدن لباس نو و به دیدار بزرگ ترها رفتن گرفته تا سیزده بدر) رعایت نکند؛ حال آنکه «جشن نیمه شعبان» خاص شیعیان دوازده امامی است و از شیعیان سه و پنج و هفت امامی گرفته تا سنیان مسلمان و پیروان ایرانی دیگر ادیان، و نیز خداناوران، را در بر نمی گیرد و، لذا، توان تبدیل شدن به یک «سنت ملی» را ندارد، مگر به ضرب و زور اسلحه و سرکوب و تحمیل و در تنگنا قرار دادن مردم.

سنت و مذهب

حال می توان به پرسش های ابتدای این مقاله برگشت و پرسید که «آیا مشکل ما ایرانیان در مورد پذیرش مدرنیته (و لذا عرف مداری و انسان مداری و سکولاریسم و دموکراسی) سنت های ملی ما هستند؟» و اگر چنین است «محل تقابل آن سنت ها با مدرنیته در کجا است؟» و نیز این پرسش که «آیا سنت های ملی ایرانیان سد راه گسترش مدرنیته در آن سرزمین اند یا سنت هائی اختصاصی (از خانوادگی گرفته تا مذهبی) که از دل باورهای گروهی و جماعتی بر می آیند و از نسلی به نسل دیگر منتقل می شوند؟»

من، هرچه پیرامون سنت های ملی ایرانیان که اغلب، بخاطر گستردگی شان در میان ایرانیان رنکارنگ، «زمینی و عرفی» هستند می اندیشم کمتر به موردی بر می خورم که با مفاد اصلی مدرنیته در تضاد و تقابل باشد، حتی اگر به آن مفاد توجه مستقیمی نشان ندهد. یعنی، همین که سنت های مزبور با مدرنیته تضادی ندارد خود نشانه آن است که نمی توانند و نمی خواهند راه نفوذ و استقرار مدرنیته را سد کنند.

اما، اگر به تاریخ معاصرمان، که به نظر من، از جنگ های ایران و روس دوره فتحعلیشاه قاجار آغاز شده و تا به همین امروز آمده است، توجه کنیم خواهیم دید که با شروع «بیداری ایرانیان» (بقول ناظم الاسلام کرمانی) و چشم گشودن از خواب گران اعصار تاریک تاریخ شان، و آغاز کوشش دولتمردان آگاه و

روشنفکران شان برای درک ریشه ها و علل پیشرفت های اروپا در سایه مدرنیته، این «سنت های ملی» ما نبوده اند که با این بیداری مخالفت کرده و با آن در افتاده اند بلکه این «مذهب رسمی» کشور بوده است که فرصت داشته تا خود را بعنوان «سنت» جا بزند و جا بیاندازد و، در پوشش «سنت»، بکوشد تا جلوی پیشرفت و ترقی و رفاه و نوشدن و علمی شدن و قانونمند شدن و آزادی فردی داشتن ایرانیان را بگیرد.

به عبارت دیگر، بهتر آن است که بجای سخن گفتن از «تضاد مابین مدرنیته و سنت» از «تضاد مابین مذهب و مدرنیته» سخن بگوئیم و بکوشیم تا این واقعیت را ببینیم که «سنت های مذهبی تشیع دوازده امامی» و حتی سنت های تک تک مذاهب موجود در ایران، «سنت ملی» ما محسوب نمی شوند و خاص پیروان مذهبی هستند که اگر قدرت دولتی و نیز قدرت اقتصادی طبقات مرفه و قدرت عوامفریبی دینکاران شان در میان نمی بود هرگز نمی توانستند در برابر ایجابات مدرنیته قد علم کنند و سد راه نفوذ آن در جامعه ایران شوند.

چند نمونه از تضاد مذهب با مدرنیته

می دانیم که «مدرنیته» بر بنیاد انسان مداری، سکولاریسم، آزادی و دموکراسی بنا شده است و کافی است، برای اجتناب از طولانی شدن سخن، به مورد یکی از این «بنیادها»، مثلاً آزادی، و مقاومت نشان داده شده در برابر آن از جانب مذهب و دکان داران اش، توجه کنیم.

مطالعه تاریخ معاصر کشورمان بخوبی آشکار می سازد که، در سراسر دو قرن گذشته، این دینکاران امامی بوده اند که همه چیز غرب مدرن را نجس و ناپاک و زشت دانسته و علیه آن فتوا داده اند. آنها بوده اند که با «آزادی» و «مردم سالاری» مخالفت کرده اند و اکنون نیز، در قالب تقلبی «جمهوریت»، به انکار حق حکومت مردم و تأکید بر لزوم تسلیم آنها به ولایت فقیه سخن می گویند.

فریدون آدمیت در کتاب «اندیشه ترقی و حکومت قانون در عصر سپهسالار» درباره میرزا حسین خان سپهسالار می نویسد که او: «در پی اساسی بود مبتنی بر نظم و قانون و تجد و نو آوری... در همین دوره بود که احترام به قانون و اهمیت آن گسترش یافت. دوره او، دوره شکوفایی روزنامه های نسبتاً آزاد و انتشارات جدید بود. انتشار روزنامه های وقایع عدلیه و نظامی و وطن، که در تاریخ مطبوعات ایران نخستین روزنامه های مستقل هستند و خارج از حیطه دولت اند، از اقدامات ارزنده ای ست که باید در کارنامه درخشان میرزا حسین خان بر دیگر کارهایی که او مبتکر یا پیشگام ایجاد آنان بود افزود».

اما هم او، در برابر این اقدامات، از کارشکنی ها و مخالفت های آخوندها یاد می کند و عصاره مواضع شان را در این سخن حاج ملا علی کنی می بیند که: «کلمه قبیحه آزادی به ظاهر خیلی خوش نماست و خوب، و در باطل سراپا نقص است و عیوب. این مسئله بر خلاف جمیع احکام رسل و اوصیا و جمیع سلاطین عظام و حکام والا مقام است. به این جهت... اصل شرایع و ادیان، در هر زمان، خود قید محکم و سخت و شدیدی بوده و می باشد که ارتکاب مناهی و محرّمات ننماید، معترض اموال و ناموس

مردم نشوند، و چنین بر خلاف مقاصد و انتظام دولت و سلطنت است که هر کس هر چه بخواهد بگوید و از طریق تقلب و فساد نهب اموال نماید و بگوید "آزادی" است. و شخص اول مملکت همه را آزاد کرده و در معنی به حالت وحوش برگردانیده است».

و سپس توضیح می دهد که مخالفت روحانیون با مشیر الدوله ریشه در این امر اساسی تری داشته که صدراعظم تجدد خواه ایران در دوران صدارت اش اجازه مداخله آنان در امر دولت را به ایشان نمی داد.

در جریان انقلاب مشروطیت نیز، که می خواسته به تحقق آرمان های مدرنیته (از جمله آزادی) بیانجامد، این شیخ فضل الله نوری بود که می گفت: «اگر منظور و مقصودتان از مشروطیت اجرای قانون الهی و حفظ احکام اسلام بود، چرا خواستید اساس آن را بر حریت و مساوات قرار دهید؟ در حالی که هر یک از این دو مودی رکن قویم قانون الهی است. قوام اسلام بر عبودیت است نه به آزادی. بنای اسلام به تفریق و جمع مختلفات است نه به مساوات.»

و این داستانی است که تا به امروز هم همچنان ادامه داشته. مثلاً، مرتضی مطهری می گوید: «آزادی قلم و لسان از جهات کثیره منافی با قانون الهی است. اگر نه، تو بگو فایده این آزادی چیست که این کلمه قبیحه را نشر می دهی؟ و بنای قرآن این است که آزادی نباشد. اگر فردا یهود و نصاری و مجوس و بابیه آمدند پای منبر و محراب ما، القای شیطننت کردند، نشر کلمهء کفریه خود را کردند، ایجاد شبهه کردند و قلوب صافیه مومنین را تضلیل کردند، تو می خواهی چه کنی؟»

حال، تنها کافی است این سخنان را با ماده اول اعلامیهء جهانی حقوق بشر، که مهمترین دست آورد مدرنیته است، مقایسه کنیم تا به کنه فاجعهء نشستن مذهب به جای سنت پی ببریم: «همهء افراد بشر آزاد به دنیا می آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند. همه دارای عقل و وجدان هستند و باید نسبت به یکدیگر با روح برادری رفتار کنند.»

باری، اگر به نتایج غیاب مفاد همین یک مادهء ساده در سند قانون اساسی حکومت اسلامی (که مذهب آخوندهای دوازده امامی را مذهب رسمی کشور دانسته و بدینسان ملت ایران را حداقل به دو گروه خودی و ناخودی تقسیم می کند) بنگریم در می یابیم که کل این سند بر بنیاد انکار مدرنیته، در همه شقوق آن، گذاشته شده است.

گوهر کلام

من اینجا همه را گفتم تا بگویم که مشکل استقرار مدرنیته در ایران وجود سنت های ملی ما (که بخاطر تکرر و گوناگونی جمعیت های عضو آن نمی توانند مذهبی باشند) نیست بلکه با سنت های اختصاصی آن نهاد مذهبی است که به خطا «مذهب رسمی» خوانده می شود و اعوان و انصار اش (که خود را «روحانیت» می خوانند) پاسدار آن و عایق بین جامعهء رنگارنگ ایرانی و مدرنیته اند.

بر اساس این نکات است که عقیده دارم ما تنها زمانی می توانیم شاهد استقرار درست و کامل مدرنیته در ایران باشیم که «مذهب رسمی داشتن» را از قوانین اصلی و نهادهای مختلف حکومتی حذف کرده و «روحانیت» را به حوزه اصلی کارش (که ابلاغ احکام به اصطلاح «الهی» به پیروان مذهب خویش است) محدود سازیم و اجازه دهیم که سنت های ملی ما راه را برای استقرار سکولار دموکراسی، که میوه سیاسی مدرنیته است، هموار سازند.

و همین جا می توان پرسید که «آیا بالاخره، ما ایرانیان دوران ظهور مذهب در قالب سنت و تضاد مذهب با مدرنیته را به پایان می بریم؟»

من کف بین نیستم اما به آینده نگری اعتقاد دارم و می بینم که، خوشبختانه، مردم ما، هر روز بیشتر از روز پیش، سنت های ملی و همخوان با مدرنیته خود را پاس داشته و حتی، به مدد مطرح کردن گسترده آنها، می کوشند تا با حکومت یک مذهب خاص مبارزه کنند.

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com

مجموعه آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>